

کومله و کردستان

سام قندچی

مقدمه

اگر اروپای شرقی نشانی از چگونگی تحول مسأله ملی در زمان ما باشد، ما شاهد بودیم که چگونه ملیت های مشابه، در یک کشور استقلال را گزیدند، در صورتیکه در کشوری دیگر، جدائی را انتخاب نکردند. عامل اصلی هم توجه به دموکراسی در کشور مورد نظر، در میان ملیتهائی بود، که در کنار هم زندگی میکردند. مردم در شرایط آزاد، با یکدیگر بر اساس انتخاب زندگی میکنند، و نه بر مبنای زور، و تهدید. در واقع تجزیه طلب خواندن ملیت ها، آنان را از اینکه راه جدائی پیشه گیرند ممانعت نکرده، بلکه ممکن است باعث شود که زودتر آن راه را برگزینند.

عراق

اگر در عراق دموکراسی توسعه یابد، کردها نیروی اصلی در دولت مرکزی کل عراق خواهند بود، و چنین موقعیتی برای آنان بسیار مهم تر است تا آنکه تبدیل به یک دولت ملی در شمال شوند. البته اگر اسلامگرایان شیعی در جنوب، موفق به ایجاد جمهوری اسلامی شوند، در آنصورت میتوانند تجزیه را به عراق تحمیل کنند.

معهدا، من شک دارم که اسلامگرایان شیعی، بتوانند عراق را، از گزینش دولت سکولار زیاد دور کنند. آنها از همه نیروی خود با کمک جمهوری اسلامی ایران استفاده میکنند، تا جای پای محکمی در عراق، پس از خروج ژوئن 2004 آمریکا، برای خود تعبیه کنند. اما اسلامگرایان شیعی در رویا هستند، اگر فکر میکنند بتوانند دولت خمینی عراق شوند. آنها میتوانند همه **تهدید های** خود را ادامه دهند، تا افکار عمومی را وادار کنند اسلامگرایان شیعی را تجسم خواستهای شیعیان عراق تصور کنند، اما این صحنه سازی ها قانع کننده نخواهند بود.

شیعیان عراق بخوبی درباره تجربه اسلامگرائی در منطقه میدانند، و بویژه از نوع شیعی اسلامگرائی در جمهوری اسلامی ایران مطلع هستند، همانگونه که همسایگان شوروی بخوبی میدانستند کمونیسم چیست، و از آن رویگردان، و بنابراین رهبران شیعی نمیتوانند مردم را گول بزنند، تا قدرت بیشتری در دولت آینده عراق بدست آورند، و کردها بهترین شانس را برای بر کردن خلأ موجود دارند.

همچنین امریکا در حال استخدام ژنرال های سنی صدام است، و به عبارتی دارد رژیم صدام را احیا میکند، بدون شخص صدام، تا که اسلامگرایان شیعی را خنثی کند. بنابراین برای جمهوری اسلامی ایران، ایفای نقشی در عراق، نظیر نقش سوریه در لبنان، خالی از چالش های جدی نیست.

ترکیه

تا آنجا که به ترکیه مربوط میشود، کردهای ترکیه بهترین کاندیدا برای دولت مجزا هستند، و تمام تمایلات برای راه حل کردستان بزرگ، بیشتر از کردهای ترکیه سرچشمه میگیرد، چرا که نژاد پرستی بر علیه کردها، از سوی *مردم* یک سرزمین، واقعیتی در ترکیه است. بیشتر آنکه، در هر دو عراق و ایران، مسدله کردها، اساساً مسأله با *دولت* بوده است، و نه با مردم. درست است که تبعیض در میان مردم هم هست، اما بسیار کم است.

مثلاً، ایرانیان همانقدر برای رشتی ها و اصفهانی ها جوک میسازند که برای کردها، در واقع کمتر برای کردها، و بیشتر برای رشتی ها. و هیچکدام هم قابل مقایسه با رفتار فاشیستی نسبت به کردان، که در ترکیه قابل رویت است، نیست. یعنی رفتارهای شبیه حملات نژادپرستانه که به قتل عام ارمنه در 1914 در ترکیه زمان عثمانی انجامید. بنابراین من امیدوارم کردهای ترکیه تجربه خود را به کردهای ایران تعمیم ندهند، تا که احساسات ضد فارس در کردستان ایران را دامن زنند.

برخی کردهای ترکیه، ایرانیان غیر کرد را، پشیبیانان ملایان مینامند. ایرانیان غیر کرد دهها سال است که بر علیه جمهوری اسلامی مبارزه کرده اند، و این درست نیست که کسانی که با مشکل بزرگ نژاد پرستی در ترکیه مواجه هستند، تصور کنند که شرایط ایران مشابه است، و در رابطه بخش های کرد و غیر کرد جنبش دموکراسی خواهی ایران آتش برافروزند.

ایرانیان غیر کرد، بر عکس ترکیه، دولت ملایان جمهوری اسلامی را، دوشادوش اپوزیسیون کرد، طی این سالها به چالش کشیده اند.

کردستان ایران در مقایسه با عراق و ترکیه

کردستان ایران، در مقایسه با بخشهای کردستان عثمانی سابق، به مثابه بخشی از ایران توسعه یافته است.

مهمترینکه، کردستان ایران، با کردستان عثمانی توسعه نیافته است، حتی قبل از صفویه و معاهده چالدران، در 920 هجری.

حتی در زمان مغولها، کردستان ایران تحت قدرت اردلانها بوده است، و در زمان صفویه، حکومت اردلان ها، با پایتختی سنندج ادامه یافته، و کردستان شبه خودمختاری در چارچوب ایران داشته است، و این وضعیت کاملاً با کردستان عثمانی متفاوت است.

پس از جنگ جهانی اول، کردستان عثمانی بین چند کشور تقسیم شد، و آن اجزای کردستان عثمانی سابق، ممکن است برای اتحاد مجدد، تمایلاتی داشته باشند. مثلاً کردستان عراق و ترکیه. اما آنگونه که ذکر کردم، حتی کردهای عراق، برای خود موقعیت های زیادی را در عراق متحد می بینند، اگر که دموکراسی سکولار در آن کشور پیروز شود، و ممکن است که اتحاد با کردستان ترکیه را دنبال نکنند. کسانی نظیر جلال طالبانی، از اتحادیه میهنی **PUK**، نقش مهمی در مبارزه برای جمهوری دموکراتیک و فدرال در سراسر عراق، ایفا کرده اند.

مضافاً آنکه، کردستان ایران، اصلاً با تقسیم کردستان عثمانی پس از جنگ اول جهانی ارتباطی نداشته است. همچنین کردها ایرانی هستند، نظیر تاجیک ها، و زبان کردی از زبانهای ایرانی است. بنابراین مسأله کردستان در ایران بسیار با ترکیه و عراق متفاوت است و اساساً موضوعش، ستم بر مردم کرد توسط دولت ایران است و نه نژاد پرستی. همانطور که ذکر کردم، من آرزویم این است که، ناسیونالیست های کرد ترکیه، وضعیت خود را به کردهای ایران تعمیم ندهند.

کردهای ایران و جمهوری اسلامی

کردهای ایران اساساً با وضعیتی مشابه بقیه ایرانیان مواجه هستند. در حقیقت، گروههای کرد، پیشقراول و رهبر اپوزیسیون جمهوری اسلامی بوده اند، و آنهم مدتها قبل از بسیاری بخش های دیگر اپوزیسیون کنونی ایران.

من مطمئن هستم، همانگونه که در عراق دیدیم، کردها در دولت بعد از جمهوری اسلامی در ایران، از موقعیت و الاثی برخوردار خواهند شد، چرا که طی همه این سالها، آنها یکی از بخش های مهم اپوزیسیون ضد جمهوری اسلامی، برای ایجاد جمهوری سکولار، بوده اند.

در مورد اختلاف ایران و عثمانی، و نقش کرد ها در رابطه با شکل گیری دولت مرکزی در ایران، من به تفصیل در **کتاب** خود در باره کردستان نوشته ام، و مرکز توجه ام نیز در آن نوشته، کردستان ایران بوده است.

واقعیت این است که گلوبالیسم، جدائی ملت های کوچک را ساده کرده است، و ملت های کوچک امروزه، با هم میمانند اگر که بخواهند، نه چون مجبورند، همانگونه که در مقاله **گلوبالیسم و فدرالیسم** توضیح داده ام.

در **چرا فدرالیسم برای کردستان و بقیه ایران** بحث کرده ام که فدرالیسم بهترین راه حل برای اجتناب از تجزیه ایران دموکراتیک بعد از جمهوری اسلامی است. تجزیه ای آنگونه که در یوگسلاوی مشاهده شد.

توهین به ملیت های مختلف نظیر کردها، بدترین کاری است که اپوزیسیون ایران میتواند انجام دهد، که میتواند باعث خشمگین کردن این ملیتها شود، و باعث شود که آنها امید خود را برای آزادی در چارچوب یک ایران متحد، از دست داده، و به جستجوی جدائی روند.

در واقع، من بندرت چنین رفتاری را در اپوزیسیون ایران دیده ام، و جنبش دموکراسی خواهی ایران احترام و الاثی را برای اپوزیسیون کرد قائل است و بسیاری ایرانیان غیر کرد، جان خود را در دفاع از مبارزات مردم کردستان در برابر جمهوری اسلامی، از دست داده اند، و این پیوند را استحکام بخشیده اند.

حمله به کردها از سوی مردم ایران نبوده است، و از سوی جمهوری اسلامی بوده است، زمانیکه پاسداران و بسیجی های جمهوری اسلامی، به کردها اهانت کرده، و مادران و دختران کرد را مورد تجاوز قرار میدادند.

جنبش های مردمی در کردستان

در میان گروه های کرد، من تعداد انگشت شماری را در هر گروه دیده ام، که ممکن است با عبارات نژاد پرستانه به فارس ها برخورد کنند، و همه ایرانیان غیر کرد را، مساوی با ملایان قلمداد کنند، اما اینگونه افراد یک اقلیت خیلی خیلی کوچک، در میان گروه های کرد هستند.

گروه های کرد نظیر کومله، بخش مهم کل اپوزیسیون ایران هستند، و آنها بخش های دیگر اپوزیسیون ایران را، بشکل نژاد پرستانه مورد خطاب قرار نمیدهند. کومله برای موفقیت دموکراسی و حقوق بشر در کل ایران کوشش میکند، و آنها خود را بخشی از جنبش دموکراسی خواهی کل ایران میدانند، و در توسعه و رهبری آن، طی 25 سال گذشته، شرکت موثر داشته اند.

گرایشات تجزیه طلبانه در کردستان ایران، بخش کوچکی از طیف سیاسی است، و بیشتر مردم در کردستان ایران، آینده خود را در پیوند نزدیک با بقیه ایران میبینند. همانطور که ذکر کردم، من این موضوع را در **کتاب** خود درباره شکل گیری دولت مرکزی در ایران، با ارائه تحقیقات مبسوطی ارائه کرده ام، و وقتی مرکز توجه ام بر روی کردستان در تاریخ ایران بوده است.

پس از پایان رژیم شاه، کردستان از جمله اولین مناطقی بود که بر علیه جمهوری اسلامی برخاستند. علت این امر هم ساده است. طی دوران صفویان هم، که دولت ایران رژیم شیعی اسلامی بود، هر چند سلطنتی ولی با حضور قدرتمند ملایان در دولت، اولین اپوزیسیون اصلی را مناطق سنی نشین ایران، نظیر بجنورد و قوچان، تشکیل دادند.

حتی افغانان که به ایران حمله میکنند، و به اصفهان میتازند، قیام خود را زمانی آغاز کردند، که فتوای شیعی ملایان ایران اعلام میشود، که تجاوز به زنان سنی در افغانستان را توصیه کرده، و میگویند عاملین چنان جنایاتی، به بهشت خواهند رفت. و این فتوا افغان ها را بر آشفته میکند، تا آنجا که آنان به ایران در زمان شاه سلطان حسین حمله ور میشوند، و سلسله صفوی را منقرض میکنند.

بنا بر این کردهای ایران که اقلیتی نیرومند بودند، اولین بخش عمده جامعه ایران بودند، که به مخالفت با دولت اسلامگرای شیعی در ایران به پا خاستند. در واقع عزالدین حسینی و مفتی زاده، که ابیادی جمهوری اسلامی، آنها را چپی یا شاهی خوانده اند، سمبل مخالفت مذهبی سنیان شافعی کرد، با جمهوری اسلامی بوده اند. عزالدین حسینی و مفتی زاده، حتی در زمان شاه، در کردستان فعال بوده اند، و برخلاف تصویری که جمهوری اسلامی از آن ها ساخته است، آن ها مأمور شاه نبودند.

در واقع عزالدین حسینی و مفتی زاده در زمان شاه با گسترش صوفیگری در کردستان، که سیاست شاه در کردستان بود، به مقابله بر خاسته بودند، و عامل شاه نبودند. حتی مفتی زاده که در ابتدای جمهوری اسلامی با آن همکاری کرد، بعداً توسط جمهوری اسلامی به قتل رسید، به این خاطر که وی حکومت شیعه را نمی پذیرفت. بنابراین مسأله حکومت مذهبی شیعه همواره وحشت بزرگ کردهای سنی مذهب بوده است.

سپاه پاسداران جمهوری اسلامی، به کردها، با همان زبان لعن و نفرین ضد سنی حمله ور شد. پاسداران نفرت مذهبی از کردهای سنی داشتند، و آنان را عمری میخواندند، و مردم بی گناه کردستان را، مورد تجاوز قرار دادند، زمانیکه اولین تظاهراتی ضد حکومت شیعی در کردستان، در سال 1358 آغاز شدند.

مردم کردستان نیز فقط برای دفاع از خود به اسلحه دست بردند، و نه آنکه چریک باشند، که نبودند. این نکته مهمی است که دقت کنیم که جنبش مسلحانه در کردستان *هرگز* یک جریان چریکی نبوده است، حتی در زمان شاه.

جنبش ملا آواره و شریف زاده در 1345، در زمان شاه، یک جنبش مسلحانه *مردمی* بود، و جریانی چریکی نبود، و دهقانان بر علیه رژیم شاه برخاسته بودند، و برخی گروه های روشنفکری و افراد منفرد هم از خارج، *بعد ها* به آن ها پیوسته بودند. برخی از میان آن جریانات، نظیر پرویز نیکخواه، در زندان شاه، به جنبش خیانت کردند، اما این گروه های خارج، اساساً بخش مهمی از آن جنبش مردمی را تشکیل نمیدادند.

Komala

تاریخ کومله در واقع، از زمان شاه، از جنبش ملا آواره و شریف زاده در سال 1345 شروع میشود. فواد مصطفی سلطانی که در زمان رژیم جمهوری اسلامی کشته شد، و رهبران کنونی کومله نظیر عبدالله مهتدی، از آن زمان هستند، که ملا آواره و شریف زاده کشته شدند. رهبری کومله نظیر بسیاری گروه های سیاسی دیگر ایران، از دانشگاه آریامهر تهران آغاز شدند.

قبل از سالهای 60، بسیاری از رهبران جنبش سیاسی ایران، از دانشکده فنی دانشگاه تهران بودند. کسانی نظیر پسر عموی خود من، احمد قندچی، که در **16 آذر** سال 1332 کشته شد و از نسل سالهای 1320-32 بود. با هوش ترین دانشجویان نظیر دانشجویان دانشکده فنی و آریامهر، در میان بنیانگذاران گروه های اصلی اپوزیسیون بودند.

کومله به دوران آغاز دانشگاه آریامهر بر میگردد، و در واقع این فعالین، مسأله دموکراسی در کردستان را از بقیه ایران جدا نمی دیدند. آنها حتی به حزب دموکرات کردستان هیچ ربطی نداشتند. آنها به گروه های سیاسی همفکر غیر کرد، در نقاط دیگر ایران، نزدیک تر بودند، تا به حزب دموکرات کردستان، که در کردستان بود.

کومله نظیر گروه های روشنفکری سالهای 60 و 70، بیشتر یک تشکیلات چپ جدید بود، با این تفاوت که پایگاهش در روستاهای کردستان بود. همچنین بخاطر مخالفتش با مشی چریکی، کومله در آن سالها، با مانو سمت گیری کرد، و با موفقیت به بسیج سیاسی مردم پرداخت، در مقایسه با همه گروه های دیگر اپوزیسیون در نقاط دیگر ایران که روشنفکری باقی ماندند، و در ایجاد پایگاه مردمی اساساً موفقیت چشمگیری نداشتند.

با گذشت زمان، کومله موضوع دیکتاتوری در کشورهای سوسیالیستی را مشاهده کرد، و چین و آلبانی را نیز رد کرد، و به جستجو در فرای سوسیالیسم موجود پرداخت، هرچند کماکان خود را سوسیالیست میخواند و هنوز هم چنین میخواند. من بایستی ذکر کنم که حتی در زمانی که آنها کمونیست بودند، آنها با اتحاد شوروی به روشنی مخالف بودند، و حتی پشتیبانی آنها از چین، به معنی آن نبود که سر سپرده کمونیسم چین باشند. رهبری کومله همیشه متفکرین مستقلی بودند.

در سالهای پس از 1360، آنها با گروه بسیار کوچکی بنام سهند، که در نقاط غیر کرد بود، وحدت کردند، و **حزب کمونیست ایران** را بنیاد نهادند. اما بزودی در یافتند که این آنچه آنها ایده ال خود میخواند نیست. یک انشعاب داشتند، که گروه قبلی که به آنها پیوسته بود جدا شد، و **حزب کمونیست کارگری** خود را نامید، که اساساً لنینیسم را دنبال میکند. در مدت کوتاهی، کومله خود نیز از حزب کمونیست ایران جدا شد، و دوباره خود را **کومله** نامید.

در انشعاب اول، چند نفری از کومله، در حزب کمونیست کارگری باقی ماندند. همچنین در انشعاب دوم، تعدادی از تیم اولیه کومله، خود را کومله Komalah (ولی با حرف "h" در انتهای نام خود) نامیدند، و در حزب کمونیست ماندند، و با کومله Komala تجدید حیات شده نرفتند، و اکنون کماکان بخشی از **حزب کمونیست ایران** هستند.

بیشتر تیم اولیه امروز با **کومله Komala** است، که پس از کنار گذاشتن چین و آلبانی، به جستجو در فراسوی کمونیسم پرداخته اند. حتی وقتی خود را سوسیالیست خطاب میکنند، در مصاحبه های خود امروز، بروشنی میگویند که ایده الهی آنها در تطابق با آنچه در هیچ کشور سوسیالیستی می بینند، نیست. در ایده ال هایشان، دموکراسی، حقوق بشر، و عدالت اجتماعی در چارچوب توسعه جهانی و ترقی در عصر حاضر، تأکید میشود، و آنها از ایجاد جمهوری دموکراتیک فدرال در ایران پشتیبانی میکنند.

پس از مطالعه نوشته های موجود، آنچه در بالا نوشتم، ارزیابی من از کومله و تحول آن است. برای خواندن نظرات خود کومله، در مورد این موضوعات، لطفاً به **سایت کومله** مراجعه کنید.

فدرالیسم و جمهوری اسلامی

مسأله کردها و فدرالیسم، یکی از آن موضوعاتی است که بر تمام منطقه اثر میگذارد، و جمهوری اسلامی میخواهد این توهم را دامن زند که گوئی گروه های سیاسی غیر کرد، فدرالیسم را نمیخواهند، و سعی میکند مدافعین فدرالیسم را تجزیه طلب بنمایاند، در صورتیکه اکثریت اپوزیسیون ایران امروز، شروع کرده است که با فدرالیسم سمت گیری کند، و ناسیونالیسم افراطی فارس، اقلیت بسیار کوچکی بیش نیست.

همانگونه که به کرات توضیح داده ام، آنان که خود را ناسیونالیست نمایانده، و برنامه های فدرالیستی را تجزیه طلبی میخوانند، بیشتر مبلغین جمهوری اسلامی هستند، و نه ناسیونالیست های ایرانی، و وحشت آنها از این است که پذیرش فدرالیسم، در را بروی مردمی که حقوق بیشتر دموکراتیک برای همه ایرانیان و ایران بخواهند، باز کند.

این جمهوری اسلامی است که از ظاهر سازی ناسیونالیسم افراطی سود جسته، و نظیر دوران جنگ عراق، از این راه سعی در توجیه استبداد خود دارد. شعار های ناسیونالیستی افراطی، پرچم دروغینی برای اسلامگرایان است، زمانیکه آنان طی

این سالها، به کوچکترین خواسته‌های ملی ایرانیان احترامی نگذاشته‌اند، و اسلامگرائی را بر مردم ایران تحمیل کرده‌اند، تا حدی که سعی در حذف جشن **نوروز** از ایران داشتند، جشن سال نوئی که کردها به اندازه دیگر ایرانیان، اگر نه بیشتر، جشن میگیرند، و اراج می‌نهند.

بتازگی در ایران، مأمورین جمهوری اسلامی یک اعلامیه کاذب، بر علیه حقوق ملیت‌ها در آموزش و پرورش در ایران، با جعل امضای رهبری جبهه ملی انتشار دادند. در نتیجه این موضوع خیلی مهم است که بدانیم، که چگونه جمهوری اسلامی، با این نیرنگ‌های موهن، با ظاهر ناسیونالیسم افراطی، سعی در حمله به جنبش کردها ی ایران را دارد.

واقعیت آن است که، قصابی چپ ایران در سالهای 1360 و 1367، و کشتار چپ ایران در رژیم شاه، به این خاطر بوده است که چپ استوار ترین نیروی اپوزیسیون ایران در برابر رژیم شاه در سالهای 1320-57، و در برابر رژیم جمهوری اسلامی در سالهای 60 و 70 بوده است. به همین خاطر است که حتی فعالینی که فقط یک سال زندان داشتند و در زندان‌های جمهوری اسلامی بودند، در درون زندان، در سال 1367، با دستور خمینی، به قتل رساندند.

جمهوری اسلامی در سال 1367 به صلح ننگین با صدام، با شرایط صدام تن داد، در صورتیکه سالها امکان امضای صلح با شرایط بهتر را داشت. خمینی با قتل جمعی نیروهای چپ و دیگران در **سپتامبر 1988**، سعی کرد تا سکوت جامعه را پس از امضای معاهده صلح تضمین کند. و جمهوری اسلامی به کشتار نیروهای چپ هم بسنده نکرده، و از قتل فروهر‌ها در سالهای بعد، که هیچگاه چپ نبودند هم، فرو گذار نکرد.

اجازه دهید ذکر کنم که مخالفت خود من با چپ اصلاً بخاطر مبارزه آنها با استبداد جمهوری اسلامی و رژیم شاه نیست. در حقیقت، از آن نظر، من از چپ کاملاً پشتیبانی میکنم، و بنظر من آنان بیشترین تعداد قربانی را، در جنبش دموکراسی خواهی ایران داده‌اند، چه در زمان شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی، و به این خاطر مأمورین اطلاعاتی شاه و جمهوری اسلامی، بیشترین نفرت را از نیروهای چپ دارند.

مخالفت من با چپ به این دلیل است که بنظر من برنامه آنها، در دوران گلوبالیسم و توسعه فراصنعتی در دنیا، عقب مانده است. من درباره نظراتم درباره **چپ** در گذشته نوشته‌ام، و نیازی به تکرار در اینجا نیست.

گروه‌های دیگر در کردستان

گروه‌های بسیاری از حضور خود در کردستان میگویند، و تعدادی طرفدار نیز در آنجا ممکن است داشته باشند. معهذاً، کومله، به نظر من، تنها نیروی سیاسی جدید، نه تنها در کردستان، بلکه در سراسر ایران سالهای پس از 1332 است، که از پایگاه مردمی برخوردار بوده و هست، ابتدا در روستا و سپس در شهر‌ها.

این درست است، که طی سالهای 1320-32، قبل از کودتای 28 مرداد، حزب توده و جبهه ملی، هردو از پایگاه مردمی در ایران برخوردار بودند. و در کردستان در آن دوران، حزب دموکرات کردستان پایگاه مردمی داشت. اما پس از 28 مرداد، اساساً میتوانم بگویم که همه گروه‌ها، از جمله مجاهدین و چریکها، که بزرگترین بودند، بسختی پایگاه مردمی ای داشته‌اند، و اساساً جریانات روشنفکری بوده‌اند.

حتی بسختی بتوان از وجود پایه مردمی حزب توده و جته ملی در دوران 1332-1357 حرفی زد. اما بعقیده من، کومله تنها استثناً است، که یک حزب مردمی بوده است، که بنظر من موضوع خوبی برای مطالعه بیشتر است، که چگونه آنها در بسیج مردم عادی توانسته‌اند اینچنین موفق باشند، زمانیکه دیگران در نقاط دیگر ایران، اساساً در بسیج مردم موفقیت چشمگیری نداشته‌اند.

زمانیکه کومله با جمهوری اسلامی مبارزه میکرد، تقریباً 90 درصد چپ در نقاط دیگر ایران، نه تنها از خمینی در 1357 پشتیبانی کردند، بلکه اکثریت چپ بعداً نیز از گروگانگیری و سقوط دولت بازرگان حمایت کردند. و متأسفانه 90 درصد جنبش مترقی ایران نیز، در آن زمان، چپ بود.

درست است که برخی گروه های کوچک چپ، خرداد 1360 را یک کودتای ارتجائی نظیر حمله محمد علی شاه به مجلس قلمداد کرده، و سعی کردند با قیام در آن سال، جلوی موفقیت کودتا را بگیرند، که موفق هم نشدند، و بدون نتیجه قلع و قمع شدند. اما این ها جریان اصلی نبودند. جنبش مترقی، و از جمله خود این نیروها، اشتباه بعد از اشتباه، در راضی کردن اسلامگرایان طی آن سالها کردند، و این بود که کشتار 1360 جمهوری اسلامی از چپ، در نقاط مختلف ایران، بااستثنا کردستان، بر احوالی انجام شد.

لازم به تذکر نیست که در سال 1360، حتی خود من توسط یک گروه چپ، بخاطر زیر سوال بردن مارکسیسم، به مرگ تهدید شدم. معذراً، من جنایات و اعمال متعصبانه ضد کمونیستی جمهوری اسلامی را محکوم میکنم، و نقض حقوق بشر فعالین چپ، توسط جمهوری اسلامی را، محکوم میکنم، همانگونه که سرکوب حقوق بشر تمل فعالین جنبش دموکراسی خواهی ایران را محکوم میکنم.

اشتباهات زیادی در جنبش مترقی ایران انجام شد. من این موضوعات را به تفصیل بحث کرده ام، و به گرایش های اصلی در برهه های تاریخی 25 سال گذشته، در کتاب [ایران آینده نگر](#) اشاره کرده ام.

نتیجه گیری

من چندان اهمیتی برای [اصلاح طلبان](#) جمهوری اسلامی، نظیر پرزیدنت خاتمی قائل نیستم، هر چند من از تغییر صلح آمیز به یک جمهوری دموکراتیک فدرال و سکولار در ایران پشتیبانی میکنم.

ایران و ایرانیان، از جمهوری اسلامی و مقامات ج.ا.، جدا هستند. ایران و ایرانیان مدرن هستند، و ما انقلاب مشروطه که خواهان قانون مدنی و جامعه مدرن، مبتنی بر [قانون اساسی](#) بود را، صد سال پیش انجام داده ایم.

در واقع تئوکراسی اسلامی، امروزه باعث شده است، که در *سطح ریشه ای* جامعه ایران، خشم بر علیه ملایان، و خواست سکولاریسم و مدرنیته آینده نگرانه را رشد دهد، و خواست برای رفرا اندوم برای قانون اساسی جدید، و تغییر رژیم، در عمیق ترین سطوح جامعه، به طرز بی سابقه ای، در مقایسه با کشورهای دیگر خاورمیانه، در ایران مطرح شده است.

گروه های سیاسی ایران بایستی راه حل فدرالی برای ایران را، قبل از پاشیدن جمهوری اسلامی، به رسمیت بشناسند، وگرنه ایران میتواند به یوگسلاوی دیگری تبدیل شود. حزب کومله میتواند نقش مهمی برای کمک به موفقیت این راه حل دموکراتیک برای ایران انجام دهد.

به امید جمهوری آینده نگر، فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر

ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

10 اردیبهشت 1383

April 28, 2004

متن بزبان انگليسي

<http://www.ghandchi.com/327-KomalaEng.htm>

مقالات ديگر مربوط به موضوع

<http://www.ghandchi.com/index-Page16.html>

مقالات تئوريك

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>